

عزت نفس و نقش خانواده در آن

حسن محمدی^۱

یکی از اساسی‌ترین موضوعاتی که در زندگی هر انسان مطرح و در موفقیت‌ها و شکست‌های وی تأثیر مستقیم دارد نگرش وی نسبت به خود است.

فردی که خود را مفید، مؤثر و ارزشمند بداند و از عزت نفس بالایی برخوردار باشد، توان مقابله در برابر فشارها، بلایا، مصیبت‌ها را خواهد داشت و از بهداشت روانی سالمی برخوردار خواهد بود. در مقابل، فردی که خود را ناتوان، نالایق و بی‌کفایت تصور کند، در معرض اختلالات روانی بیشتری قرار دارد و به انواع بزهکاری‌ها و انحرافات اجتماعی روی می‌آورد.

روان‌شناسان و محققان علوم اجتماعی سال‌ها است که به اهمیت این موضوع و نقش آن در زندگی توجه کرده و تحقیقات زیادی در این زمینه انجام داده‌اند که به اختصار به پیشینه آن اشاره می‌شود.

اولین بار ویلیام جیمز (۱۸۹۰) به بحث و بررسی در مورد خود‌شناسانده و خود‌شناخته شده پرداخت و آن را به سه عنصر مادی بدن، خانواده و خانه اجتماعی (فرد در عین داشتن سطوح مختلف اجتماعی برای افراد قابل شناخت است) و روحانی (حالت هشیاری و تمایلات) تقسیم کرد. وی معتقد بود که تصور فرد از خود از زمانی که متولد می‌شود و مورد شناسایی دیگران قرار می‌گیرد شکل می‌گیرد.

جرج کلی (۱۹۰۲) تحقیقات در این زمینه ادامه دارد و بر اهمیت واکنش‌های دیگران

۱. عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد نراق.

در شکل‌گیری عزت نفس پرداخت.^۱

استور (۱۹۷۹) به این نتیجه رسید که نوزاد آدمی بعد از تولد به ناتوانی و نیاز خود به بزرگسالان آگاه می‌شود. اگر این نوزاد در خانواده‌ای رشد پیدا کند که به نیازهای وی توجه کنند به تدریج حس خود ارزشمندی در وی پدید می‌آید و در صورتی که این احساس توسط دیگران مورد تأیید قرار گیرد به تدریج درونی شده و دوام می‌یابد، اما اگر مورد بی‌اعتنایی قرار گیرد فرد به نوعی احساس حقارت دچار می‌شود.

بالبی (۱۹۷۳) عزت نفس را بخشی از شخصیت افراد شمرده و اهمیت کسب احساس امنیت در دوران کودکی برای رسیدن به اعتماد بر خود را لازم می‌داند. روزنبرگ (۱۹۶۵) در مطالعات خود به نقش عواملی چون نژاد، مذهب، تربیت، تولد و ارتباط والدین بر عزت نفس افراد پرداخت.

در ادامه دانشمندانی چون کوپر اسمیت (۱۹۶۷)، آزننگ (۱۹۷۶)، پپ و همکاران (۱۹۸۹) تست‌های متفاوتی برای سنجش میزان عزت نفس افراد تهیه و تدوین کرده‌اند که امروزه مورد استفاده پژوهشگران قرار می‌گیرد.^۲

این مفهوم از سوی روان‌شناسان دارای تعاریف متفاوتی است. از دیدگاه اچرز عزت نفس عبارت از ارزیابی مداوم و مستمر فرد نسبت به ارزشمندی خویش است؛ این حالت در انسان عمومیت دارد و زودگذر نیست.

از دیدگاه نرلو عزت نفس عبارت است از شایستگی، توانمندی، کفایت، اعتماد، استقلال و آزادی که در صورت ارضای آن، افراد احساس ارزشمند بودن، توانمند بودن، متمر بودن و احساس غرور و اعتماد به خود می‌کنند و در صورت عدم ارضای آن، احساس حقارت، خودکم بینی و درماندگی به شخص دست می‌دهد. (مدی ۱۹۷۶)

کوپر اسمیت (۱۹۶۷) عزت نفس را ارزش‌یابی فرد درباره خود یا قضاوت در مورد ارزش خود می‌داند.^۳

از تأمل در تعاریف فوق به دست می‌آید که یکی از مفاهیم اساسی در عزت نفس، مفهوم «خود» است بنابراین، برای روشن شدن عزت نفس باید این مفهوم مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

به نظر آلپورت «خویشتن» «منی که احساس می‌کنم و می‌شناسم» از خردسالی تا

۱. اسماعیل بیابانگرد، روش‌های افزایش عزت نفس در کودکان و نوجوانان، ص ۷۶.

۲. همان.

۳. رحمت‌الله بابایی، میزان عزت نفس در کودکان، نشریه استعدادهای درخشان، شماره ۲۵۷.

بلوغ در هفت مرحله «خود بودن» پرورش می‌یابد این مراحل پس از کامل شدن در مفهوم واحد «خویشتن» متحد می‌شوند و عبارتند از:

۱. خود جسمانی

کودک با حس خود به دنیا نمی‌آید، چون در دوران شیرخوارگی نمی‌تواند بین خود و دنیای پیرامونش تمایز قائل شود. با گذشت زمان از طریق تجربه و آموزش به دوگانگی «در من» و «در بیرون» پی می‌برد و از طریق لمس اشیا میان انگشتانش با چیزی که به وسیله انگشتانش گرفته تفاوت احساس می‌کند. آلپورت این مرحله را «لنگر مادام‌العمری برای آگاهی از خود» خوانده است.

۲. تشخیص هویت

در این مرحله کودک از هویت خود به عنوان فردی جداگانه آگاه می‌شود. نام خود را می‌آموزد و خود را از سایر خودهای جهان متمایز می‌کند.

۳. احترام به خود

در این مرحله از تکامل خویشتن، کنجکاری نسبت به محیط اطراف، علاقه به اکتشاف و انجام کارها به طور انفرادی و مستقل در کودک به وجود می‌آید. پیدایش «احترام به خود» با نیاز کودک به استقلال همراه است و این نیاز در دو سالگی به صورت رفتار منفی و مخالفت با هر چه پدر و مادر از او بخواهند و در شش یا هفت سالگی به شکل رقابت با همسالان بروز می‌کند.

۴. گسترش خود

تقریباً از چهار سالگی کودک از وجود سایر مردم و اشیا در محیط آگاه می‌شود و به ارزش تملک که در الفاظی از قبیل «خانه من»، «معلم من» و... بیان می‌شود پی می‌برد.

۵. تصور از خود

در این مرحله تصویر کودک از خود در ذهن محقق می‌شود و این تصور سازی از نحوه رفتار دیگران با وی، برخورد پدر و مادر با وی و تشویق و تنبیه کودک شکل می‌گیرد.

۶. خود چون حریفی معقول

در سنین ورود به مدرسه کودک از معلمان و دوستان قوانین و انتظارات تازه‌ای فرا می‌گیرد و متوجه می‌شود از طریق منطق و عقل می‌تواند به حل مسائل بپردازد.

۷. تلاش اختصاصی

در سنین بلوغ فرد به جست‌جوی هویت می‌پردازد و با پاسخ به این سؤال که من کیستم؟ از کجا آمده‌ام؟ و به کجا خواهیم رفت؟ به هویت خویش دست می‌یابد. به نظر آلپورت برای رسیدن به «خویشتن» یا «خود شدن» هر فردی باید از این هفت مرحله با موفقیت عبور کند و ناکامی یا شکست در هر کدام از این مراحل باعث می‌شود در عبور به مراحل بعد با مشکل مواجه شود.^۱

هر چند عوامل متعددی در عبور از عوامل فوق و رسیدن به عزت نفس دخالت دارد، اما خانواده از دو جهت از مهم‌ترین عوامل به شمار می‌رود:

۱. از نظر کمی؛ زیرا کودک از نظر زمانی بیشترین اوقاتش را در خانه می‌گذراند، چنانکه آدفر پر می‌گوید: در ازای هر ۱۵ هزار ساعتی که کودک در مدرسه می‌گذراند حدود ۶۵ هزار ساعت در خانه است؛

۲. از جهت کیفی؛ بدین جهت که تأثیر خانواده زائیده رابطه خونی و مهر و عاطفه حقیقی است، در صورتی که سایر روابط تلقینی می‌باشد، لذا با همه نفوذی که مدرسه، همسالان و همبازی‌ها بر کودک دارند، کودک از خانواده تأثیر پذیرتر است.^۲

خانواده می‌تواند از طریق عقل و منطق و با به‌کارگیری شیوه‌های صحیح تربیتی فرزندان را خلاق، مبتکر و با عزت نفس بالا تربیت کند و با پیش گرفتن شیوه‌های غیر منطقی، فرزندان را نالایق، بی‌کفایت و با عزت نفس پایین پرورش دهد. بر این اساس می‌توان خانواده را به دو نوع منطقی و غیر منطقی تقسیم کرد.

هر کدام از خانواده‌های فوق دارای ویژگی‌ها و مشخصاتی است و در زمینه فرزندان پروری از اصول خاصی پیروی می‌کند که باعث تقویت یا تضعیف عزت نفس فرزندان می‌گردد که در زیر به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱. بک، درک خود از کودکی تا بزرگسالی، ترجمه چهره محسنی، ص ۱۱.

۲. علی قائمی، خانواده و تربیت کودک، ص ۳۹.

الف) ویژگی‌های خانواده منطقی

۱. استفاده صحیح از قدرت

با توجه به اینکه یکی از ابزارهای مهم والدین در تربیت فرزندان، استفاده از قدرت است، لذا ابتدا به معانی قدرت و سپس به نقش آن در تربیت و عزت نفس می‌پردازیم.

معانی مختلف قدرت

الف) قدرت مبتنی بر تخصص (Expertise)

چنین قدرتی از تخصص فرد ناشی می‌شود که منشاء آن تجارب، تربیت، مهارت، تفکر و آموزش فرد است.

ب) قدرت مبتنی بر مقام یا عنوان (Jop)

این نوع قدرت مبتنی بر مقام، عنوان یا موقعیت افراد است. در این قدرت وظایف، مسئولیت‌ها و محدوده فعالیت‌های اشخاص به‌طور مشخص تعریف شده است و دو طرف نسبت به آن به توافق رسیده و آن را به رسمیت می‌شناسند، مثل قدرت معلم در دادن مشق شب به دانش‌آموزان یا قدرت خلبان در دستور به مسافران برای بستن کمربند موقع بلند شدن هواپیما.

ج) قدرت مبتنی بر قراردادهای غیررسمی (Commitments or Contracts)

این قدرت ناشی از توافق‌ها و قراردادهایی است که مردم گاهی در زندگی روزانه خود وضع می‌کنند، مثل اینکه در خانواده بین فرزندان و والدین توافق شده باشد که برای ورود به اتاق همدیگر باید در زد.

د) قدرت مبتنی بر زور (Power)

چنین قدرتی از طریق زور، اجبار و غلبه اعمال می‌شود و علی‌رغم تمایلات فرد رفتاری بر وی تحمیل می‌شود. برداشتی که اکثر افراد از والدین یا معلمان قدرتمند دارند این نوع از قدرت است. اکنون سؤال اساسی این است که کدام یک از قدرت‌های فوق در ایجاد شخصیت سالم و عزت نفس نقش مؤثرتری دارد.

از آنجا که اکثر مردم از جمله کودکان به کسانی که دارای تخصص هستند احترام می‌گذارند، قدرت ناشی از تخصص را بیش از سایر انواع می‌پذیرند و در عین تبعیت از آن، به صاحبان آن احترام می‌گذارند. در مقابل، در برابر قدرت مبتنی بر زور واکنش منفی

نشان می دهند و در بسیاری از موارد به نافرمانی و عدم اطاعت از آن دست می زنند.^۱ محققان روان‌شناسی در تحقیقات خود با هدف بررسی نقش این عامل بر شخصیت و عزت نفس به مطالعه خانواده‌ها در چگونگی استفاده از قدرت پرداخته و به این نتیجه رسیده‌اند که استفاده به جا و منطقی از آن، توسط والدین، آثار مثبت و سازنده در شخصیت سالم و عزت نفس بالا دارد که از جمله می توان به مورد زیر اشاره کرد:

تحقیقات محققى به نام بامریند (۱۹۷۵) بر موضوع شیوه‌های فرزندپروری به طور کلی و استفاده اولیا از قدرت در ارتباط با کودکان به طور خاص و تأثیر این نوع رابطه بر شخصیت طفل متمرکز شده است. روش تحقیقات بامریند مشاهده تعدادی از خانواده‌ها در طی هشت سال بود. بامریند آن دسته از اولیا را که به اطاعت و پیروی کودک از دستورات امتیاز می دهند و یا برای جلوگیری از رسیدن به امیالشان به استفاده از زور، فشار و تنبیه معتقدند، به خصوص هنگام تضاد خواسته و رفتار با معتقدات اخلاقی، افراد «سلطه جو»^۲ نامید. چنین والدینی می خواهند کودک گفتار آنها را تمام و کمال و بدون هیچ گونه تردیدی قبول کند. بامریند دسته دوم را اولیای «با قدرت»^۳ نامید؛ زیرا آنها سعی می کنند رفتار کودکان خود را به سوی منطقی بودن، جدیت داشتن، خود مختار و با اراده بودن و همرنگ جماعت شدن سوق دهند. این اولیا هم مانند دسته اول تحمل وجود اختلاف نظر با کودکان خود را ندارند، ولی به اندازه گروه اول آنان را محدود نمی کنند و تحت فشار قرار نمی دهند. بامریند به دسته سوم اولیا عنوان «پذیرا خو»^۴ داد که بیشتر به پذیرفتن رفتار، تشویق مهربانی، دادن آزادی زیاد، داشتن توقع به اندازه توانایی جسمانی و روانی فرزندان گرایش دارند. کودکانی که به این شکل تربیت می شوند اعتماد به نفس ندارند و نمی توانند حالات و خواسته‌های خود را کنترل کنند، اما فرزندان اولیا سلطه جو به طور کلی ناراضی درون‌گرا و نسبت به دیگران بی اعتماد می شوند. در نهایت آن دسته از کودکانی که اولیای آنها با قدرت هستند و از کودکان خود توقع دارند، در عین حال با گرمی، مهربانی و به طور کلی به خواسته‌های کودک توجه می کنند، از لحاظ اعتماد به نفس، قدرت کنترل خواسته‌ها، نشان دادن کنجکاوی و خلاقیت داشتن رضایت از خود و دیگران و سازگاری با افراد دیگر به مراتب از دو گروه اول سالم تر و بهتر هستند.^۵

۱. توماس گوردن، خود انضباطی کودک در خانه و مدرسه، ترجمه احمد زندی، ص ۳۶-۴۱.

2. Authori Train.

3. Authori Tative.

4. Permissive.

۵. سعید شاملو، ص ۵۹.

۲. دارا بودن مفهوم فردی قوی

از جمله عوامل مؤثر بر عزت نفس، وجود ثبات هیجانی و نظم و انضباط مشخص و دائمی در خانواده است، معمولاً والدینی که در تربیت فرزندان دارای خط مشی ثابت و مشخص هستند و نقش هر کدام در خانه روشن است در ایجاد عزت و اعتماد به نفس موفق‌تر از والدینی هستند که فاقد این ویژگی می‌باشند.

نتایج پژوهش‌هایی که به منظور تأثیر شیوه‌های تربیتی بر عزت نفس صورت گرفته، نشان داده است بین مفهوم فردی قوی یا ضعیف والدین و فرزندان رابطه وجود دارد، بدین معنا که فرزندان که دارای مفهوم فردی قوی هستند دارای والدینی با همین خصوصیت نمی‌باشند. چنین والدینی از لحاظ هیجانی دارای ثبات بوده، نقش هر یک در رابطه با فرزندان مشخص است، سطح انتظارات آنها از فرزند متناسب با توانایی‌های وی می‌باشد و در پذیرش فرزندان گرم و صمیمی عمل می‌کنند در این خانواده انضباط دائمی و مؤثر برقرار است، نقش تنبیه و تشویق روشن است و معمولاً کودکان تنبیه را می‌پذیرند، به کودکان اجازه بحث و گفت‌وگو و تصمیم‌گیری در برخی امور داده می‌شود، در مقابل والدینی که از مفهوم فردی ضعیفی برخوردارند از انضباط پایدار برخوردار نیستند، کودک را در موقع لازم راهنمایی نمی‌کنند و از تنبیه بی‌جا استفاده می‌کنند، در نتیجه کودکان چنین والدینی از نظر جسمانی، هیجانی، عقلانی ضعیف و از عزت نفس پایینی برخوردارند.^۱

۳. وجود احترام و اعتماد متقابل بین اعضای خانواده

اصولاً افراد و به‌خصوص نوجوانان و جوانان در جست‌وجوی محیطی هستند که زمینه رشد و خلاقیت‌های آنها را فراهم آورد، دوست دارند مورد احترام قرار گیرد و رفتار آنها مورد تأیید و توجه واقع شود و از اینکه رفتارشان مورد انتقاد قرار گیرد ناراحت می‌شوند و به تدریج از خانواده فاصله می‌گیرند.

در صورتی که بین اعضای خانواده اعتماد و احترام متقابل برقرار باشد، نیازهای روانی و عاطفی اعضا آسان‌تر برآورده می‌شود و افراد احساس می‌کنند بدون اینکه شخصیتشان مورد تهدید قرار گیرد می‌توانند ناراحتی‌ها و مشکلات خود را با دیگر اعضا در میان بگذارند.

۱. سیروس عظیمی، ص ۱۹۳ و ۱۹۴.

در صورتی که والدین بتوانند چنین جوابی را در خانواده فراهم آورند، به نقاط مثبت فرزندان توجه کنند، آنان را مورد تأیید و تکریم قرار دهند، قادر خواهند بود روحیه اعتماد به نفس در آنها را تقویت و فرزندانی با عزت نفس بالا پرورش دهند.^۱

۴. ارضای محبت

نیاز به محبت یکی از نیازهای اساسی انسان در همه مراحل رشد مخصوصاً در دوران کودکی است. از امام صادق علیه السلام نقل شده است که خداوند در اثر مهرورزی به فرزندان، بنده خود را مورد رحمت قرار می دهد، آن حضرت می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لِيَرْحَمَ الْعَبْدَ لَشِدَّةِ حُبِّهِ لَوْلَاهُ»^۲

عدم ارضای این نیاز آثار منفی زیادی به دنبال دارد که برخی از آنها عبارتند از:

- (الف) اختلالات جسمانی، مثل بی اشتهايي، کم خونی.
 - (ب) اختلالات روانی، مانند افسردگی، واپس روی به دوران کودکی.
 - (ج) اختلالات عاطفی، مثل عقده حقارت.
 - (د) اختلالات اخلاقی رفتاری از قبیل روی آوردن به انواع رفتارهای بزهکارانه.
- اختلالات فوق مجموعاً باعث می شود کودک از نظر بهداشت روانی با مشکل مواجه گردد و به جای احساس عزت نفس به احساس حقارت و خود کم بینی دچار شود.^۳

۵. توجه به تفاوت های فردی

همان گونه که کودکان از نظر قد، وزن و ویژگی های جسمانی متفاوتند، از نظر هوش، استعداد و ویژگی های روانی با هم فرق دارند، از ویژگی های خانواده منطقی در نظر گرفتن این تفاوت ها است در نتیجه هیچ گاه کودکان در چنین خانواده هایی احساس بی کفایتی و بی ارزشی نمی کنند.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله درباره تفاوت افراد می فرماید: الناس معادن كمعادن الذهب و القطنه؛ ذخایر موجود در باطن مردم همانند معادن طلا و نقره می باشد که با هم متفاوتند.^۴

۲. من لایحفره الفقیه، ج ۳، ص ۳۱۰.

۴. بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۴۰۵.

۱. غلامعلی افروز، روانشناسی و تربیت کودکان و نوجوانان، ص ۶۰.

۳. علی قائمی، کودک و خانواده ناسامان، ص ۷۴.

۶. استفاده از تشویق

استفاده از تشویق به عنوان یکی از شیوه‌های مهم تربیتی در همه مراحل زندگی به‌ویژه در دوران کودکی باعث می‌شود در افراد رغبت و انگیزه برای انجام کارهای مثبت پدید آید و احساس مفید بودن و نگرش مثبت نسبت به خود در آنان پدید آید.

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّ لِلْقُلُوبِ شَهْوَةً وَاقْبَالَاً وَادْبَاراً فَاتُوا مِنْ قِبَلِ شَهْوَتِهَا وَاقْبَالَهَا وَاقْبَالَهَا فَإِنَّ الْقَلْبَ إِذَا أَكْبَرَهُ عَمِيَ» «قلب‌ها دارای اقبال (روی آوردن) و ادبار (روگردانیدن) هستند، دل‌ها را از ناحیه میل و اقبال آنها به‌دست آورید، قلب اگر مورد اکراه و اجبار قرار گیرد کور می‌شود»^۱.

نکته‌ای که باید به آن توجه داشت این است که تشویق باید تحت شرایط خاص صورت گیرد که برخی از این شرایط عبارتند از:

۱. ارزش نتیجه کار به خود کودک داده شود.
۲. تشویق محترمانه صورت گیرد و از کلماتی استفاده شود که بیانگر احترام به کودک است.
۳. از حمایت بیش از حد پرهیز شود، زیرا چنین کاری باعث می‌شود کودک خود را نالایق و ناتوان تصور کند و همواره از والدین و نزدیکان تقاضای کمک کند.

ب) ویژگی‌های خانواده‌های غیرمنطقی

۱. توقع بیش از حد

برخی از والدین بدون توجه به استعدادها ظرفیت‌ها و توانایی‌های کودکان انتظارات نامعقول و غیرمنطقی از آنان دارند و در صورت عدم برآورده شدن خواسته‌هایشان کودکان خود را سرزنش و تحقیر می‌کنند، نتیجه چنین رفتارهایی احساس حقارت و ایجاد روحیه خودکم بینی در کودکان می‌گردد.^۲

۲. تبعیض

از ویژگی‌های خانواده غیرمنطقی، تبعیض، یعنی تفاوت‌گذاری در شرایط مساوی است. تفاوت قائل شدن در اموری چون جنسیت، سن، محبت و رزی باعث می‌شود تا کودکان

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۸۴. ۲. عبدالله شفیق آبادی، فنون تربیت کودکان، ص ۵۸.

از نظر شخصیتی با مشکل مواجه شوند و خود را فردی غیرمفید تصور کنند. تبعیض قائل شدن بین فرزندان از نظر اسلام به شدت مورد نهي قرار گرفته است، پیامبر گرامی اسلام در برابر مردی که یکی از فرزندان را بوسید و دیگری را نبوسید فرمود: چرا بین آنها مساوات نمودی.^۱

۳. گوش ندادن به فرزندان

در صورتی که صحبت افراد قطع شود تا به سخن آنان گوش داده نشود و یا مورد تمسخر قرار گیرند، احساس بی‌ارزشی و بی‌کفایتی و در نتیجه عزت نفس پایین به آنان دست می‌دهد.

۴. سهیم نکردن کودکان در مسئولیت‌های خانه

با توجه به اینکه انجام مسئولیت یکی از عواملی است که باعث می‌شود افراد خود را مفید و مؤثر بدانند، کودکانی که در خانه هیچ‌گونه مسئولیتی به آنان واگذار نمی‌شود احساس می‌کنند از توانایی و لیاقت کافی برخوردار نیستند.

پیامبر گرامی اسلام همواره از طریق سپردن مسئولیت به نوجوانان و جوانان برای آنها ارزش و احترام قائل می‌شد که از جمله آنها انتخاب اسامه بن زید به فرماندهی سپاه، با وجود افراد مسن می‌باشد. آن حضرت از این طریق خواست قانون «تقسیم کار و مقام» براساس «شخصیت و لیاقت» را زنده کند.^۲

۵. انتخاب نام نامناسب

افراد زیادی به دلیل داشتن نامی نامناسب و ناشایست مورد تمسخر و تحقیر دیگران قرار می‌گیرند و چه بسا از این جهت به احساس حقارت و خود کم بینی دچار شوند. در اسلام انتخاب نام نیکو از وظایف والدین شمرده شده و یکی از حقوق فرزندان بر پدر و مادر شناخته شده است. پیامبر گرامی اسلام می‌فرماید: من حق الولد علی الوالد ان یحسن اسمه و یحسن او به؛^۳ حق فرزند بر پدر این است که نام نیکو برای او انتخاب کند و

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۰۴.

۲. جعفر سبحانی، فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام، ص ۵۲۰.

۳. مستدرک، ج ۲، ص ۶۸۸.

او را نیکو تربیت کند.

از نظر فقهی نیز چنین حقی برای فرزندان در نظر گرفته شده است، امام خمینی در تحریر الوسیله می‌فرماید: «نام‌گذاری نوزاد با نام نیکو حق دیگر کودک است»^۱.

جمع بندی و نتیجه گیری

مطالعات و تحقیقات زیادی حاکی از این واقعیت است که بین نگرش افراد نسبت به خود و موفقیت‌ها و شکست‌های آنها در زندگی رابطه وجود دارد. افرادی که خود را با ارزش، توانمند و باکفایت بدانند در زندگی با مشکلات کمتری روبرو می‌شوند. در مقابل، افرادی که خود را ناتوان و نالایق و بی‌ارزش بدانند به انواع مشکلات جسمانی و روانی دچار می‌شوند. آنچه از این تحقیقات به دست می‌آید عبارتند از:

۱. بین نگرش افراد نسبت به ارزش و احساس ارزشمندی و در نتیجه عزت نفس رابطه وجود دارد، مثلاً فردی که داشتن موقعیت اجتماعی بالا را برای خود ارزش بداند، در صورت دارا بودن چنین مقامی عزت نفس بالایی را تجربه خواهد کرد، اما در صورتی که از موقعیت اجتماعی پایینی برخوردار باشد احساس بی‌ارزشی و بی‌کفایتی خواهد داشت.

۲. یکی از عناصر و مفاهیم اساسی در عزت نفس مفهوم «خود» است و «خود» و در سنین مختلف شکل می‌گیرد. بنابراین، بین عزت نفس و دوره‌های مختلف رشد رابطه وجود دارد.

۳. عوامل و عناصر مختلفی چون شیوه تربیت، آموزه‌های دینی، آداب و رسوم اجتماعی بر عزت نفس افراد تأثیر می‌گذارد که در این تحقیق به اختصار به تأثیر والدین و شیوه تربیت در عزت پرداخته شده و عواملی چون استفاده صحیح از قدرت، دارا بودن مفهوم فردی قوی، احترام و اعتماد متقابل... به عنوان عوامل مؤثر در بالا بردن عزت نفس و عواملی چون انتظارات بیش از حد والدین از فرزندان، تبعیض قائل شدن بین فرزندان، بی‌توجهی به فرزندان به عنوان عوامل مؤثر در عزت نفس پایین مورد بررسی قرار گرفته است.

۱. تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۳۰۸.